

## سیمای زن در پویه تاریخ ایران

دکتر علی رهبر

مدیر عامل «کانون معنویت ایران» در آلمان

### ۱. درآمد

سرگذشت دیرینه ایران، که «دفاع»، محور اصلی تحرک سیاسی فرهنگ سرشار از «افراط و تفریط» آن را ترتیب می‌دهد، بیانگر تلاش‌های خستگی‌ناپذیر زنان و مردانی است که هیچ‌گاه «هویت» خود را بلاگردان پایداریشان نکرده‌اند و از ژرفای جان در راه پاسداری از ارزش‌های انسانی خویش و برای آنکه ملعبه‌نشوند و به شکل عروسک‌های کوکی و یا کالا در نیایند، کوشیده‌اند.

اما در «کارگاه روزگاران» سرزمین ما، زن به‌عنوان یک «باشنده جاندار»، «تصویر تقدیر آدمی»، «اسطوره صبر»، «آئینه زیبایی»، «آشنای روح»، «الهام‌بخش عشق»، «شعر خدا» و به تعبیر اسلام: «گل باغ زندگی»، «ودیعۀ پاک آسمانی»، «خویشاوند فطرت»، «جانمایۀ حیات» و «آرامشگه روان» (بامداد، ۱۳۴۷: ۳ و ۴؛ نوری، ۱۳۴۷؛ صفوی، ۱۳۱۰؛ نقبائی، ۱۳۴۲: ۲۲ و ۲۳؛ استاد ملک، ۱۳۶۷: ۶۲)، سیمایی افسرده و زجر کشیده دارد. به‌طوری‌که پیوسته یا خواری دیده، یا تحقیر شده، یا ایفاگر نقش‌های فرودست شده و یا بندی صندوق‌خانه‌ها و آشپزخانه‌ها بوده‌اند که جز سماور، قلیان و گاه طوطی و مرغ عشق همنشین و همدمی نداشته است (یوسفی، ۱۳۷۰: ۷۰-۴۹).

سرگذشت دردناک این زندانی اعصار و امصار، که آن را بعضاً «تاریخ پنهان» نیاخاکمان می‌خوانند، همواره حاکی از جور و ستمی است که متأسفانه به زمان و نظام خاصی محدود نیست، لذا برای به‌دست آوردن علل راستین این سرنوشت شوم، ناگزیر به بازبینی بی‌طرفانه ادوار گذشته و تمامی تحولات جوامع و ارزیابی همه‌جانبه تلقی‌های مذاهب و مکاتب گوناگون ایران هستیم، چرا که «مسئله زن»، در

سرشت انسان ریشه دارد و بنابراین ژرفا و ظرافت ویژه خود را می‌طلبد، زیرا این «نیمه دیگر» جوامع ایرانی، همواره «سپر بلا» و آماجگاه همه مصائب و بلاهای جوامع بوده است.

اما برای این منظور:

چشم‌ها را باید شست،

پرده پندار را باید درید، و

توبه تزویر را باید شکست.

از هزاره‌های تاریک (اسکندری، ۱۹۹۵ م: ۲۵) تا امروز، در همه «همبودی»های ابتدایی، در خانوارها یا «نمانا»ها، در خانواده‌ها یا «ژنت»ها، در نظام‌های عشیرتی یا «ویس»ها، در خاندان‌ها یا «زنتو»ها، در دودمان‌ها یا «دهیو»ها و نیز در جوامع بدوی، در تشکیلات طبقاتی و ساختارهای اقتصادی و اجتماعی تکامل یافته، «زن» همواره دوشادوش مرد در متن رویدادها حضور داشته و پایه‌پای او چرخ‌های سازندگی را به حرکت درآورده، در کارزار زندگی، فارغ از زمان و مکان، بار مسئولیت ویژه «زادن و پروردن» یعنی «بازتولید نسل بشر» را به دوش کشیده و در فرایند «بالتدلی» راستین اجتماع انسانی «یا نظامی الهی»، «هویت خاص» خود را به عنوان «نگهدار اجاق»، «پاسدار سنت» و «شریک همتراز و همسنگ مرد» به دست آورده است.

بازتابانیدن این هویت خاص و ایضاح نقشی که زن در راستای انجام وظیفه انکارناپذیر طبیعی‌اش، در ساختار اجتماعی و تاریخی، در بنای فرهنگ و تمدن، در پیدایش باورداشته‌ها و به فرجام در اعتلای «انسان ایرانی» داشته، موضوع سخن امروز ما است.

در دوران کنونی که انسان، بیش از هر زمان، لگام سرنوشتش را خود بر دوش گرفته است، آینده و حال و گذشته به هم وابسته شده‌اند. فردا را تنها با چشم باز و نگران می‌توان نظاره کرد؛ ولی امروز را جز با شناخت دیروز نمی‌توان سنجید.

اما هوده کاوش در گذشته‌های دور و اوراق پاره‌شده، از دست‌رفته و گاه نوشته‌نشده «سرگذشت پنهان» و یا به گفته‌ای «تاریخ مذکر» ایران و استناد به یافته‌های انسان‌شناسی و باستان‌شناسی را هم باید تنها برای یافتن راهکاری برای

گشودن گره‌ای از مشکلات امروز زن و به دست آوردن رهیافتی به سوی آینده او بدانیم؛ نه آنکه در واپس‌نگری خود، در پی یافتن خویشتن گمشده و تبار از یادرفته زن و یا تصریح حدود و ثغور حقانیت وی باشیم و یا آنکه بخواهیم به بهانه «هویت جویی»، میان او و مرد، خط جدایی بیندازیم، زیرا وجود زن و مرد را بر پایه سرشت آنها، علی‌رغم آرای باختریان، نه مساوی و نه مشابه بلکه متناظر به شمار می‌آوریم و «جنسیت» هر یک را برخلاف «فمینیست»ها (فریدمن، ۱۳۸۱: ۵ و ۶) به عنوان یگانه ضابطه و معیار، تبیین رابطه «کارگزار-کار و کارفرما» می‌شناسیم و تمایز حقوقی زن و مرد را فقط در ایفای تکالیف گوناگونی می‌دانیم که هر کدام به اقتضای توانمندی‌های طبیعی خویش در فراگشت تبادل «فردیت» به «شخصیت» خود عهده‌دار شده است تا از این طریق در فرایند بالندگی زندگی، سهیم شود، هرچند که بر حقانیت گفته استاد خردمند، روان‌شاد حجت‌الاسلام والمسلمین، سیدمنیرالدین حسینی‌الهاشمی شیرازی، قویا اعتقاد داریم که: تا نظام خاص زنان تأسیس نشود و زنان در موضع عهده‌داری مسئولیت‌ها قرار نگیرند، حساسیت‌های ایشان گسترش نمی‌یابد و تا زمینه این گسترش فراهم نشود، برای آنان، توالاً به «ولایت الهی»، در شکل تشکیلاتی و اجتماعی آن حاصل نخواهد شد (حسینی‌الهاشمی، ۱۳۸۰).

در ساختار «نظامی الهی» که به اعتقاد استاد فقید بر سه بن‌مایه «فقه»، «فلسفه» و «عرفان» استوار است و اینک آن را «گروه بررسی مسائل زنان» وابسته به «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»، در چهارچوب «طرح شبکه سیمای زن»، اساس تحقیقات خود قرار داده است، اختلاف در سرشت مسئولیت‌های زن و مرد، به معنای تأخیر یا تقدم آنان نیست؛ بلکه به مصداق «تناظر»، ناشی از همدلی (تطابق در تأثر)، همفکری (تعامل در تفکر) و همکاری (تعاون در بنای ابعاد فردی، اجتماعی و تکاملی) آنها است، که خود را در هماهنگی تأثر، آرمان و تعاون نشان می‌دهد، زیرا اگر کاری که در «جامعه زنان» انجام می‌گیرد، هم‌تراز با کاری باشد که در «جامعه مردان» صورت می‌یابد، مسلماً «قره‌العین» زن و مرد هم یکی خواهد شد و هیچ‌یک به برکت آسایش و آرامشی که به یاری یکدیگر به آن می‌رسند، احساس تنهایی نخواهد کرد (همان).

یکی از مشکلات عمدهٔ بازیابی «سیمای زن در تاریخ»، عدم وثوق نداشتن بر منابع و مراجع، نبودن اعتماد یا اطمینان به مأخذ و همچنین فقدان «هنجار» و یا «معیاری» است که تنها در رابطه و مقایسه با آن می‌توان موقعیت زن را ارزیابی کرد و زوال، انحطاط و یا ارتقای جایگاه وی را در ظرف زمان تشخیص داد. اما تحصیل چنین معیاری بسیار مشکل می‌نماید؛ زیرا در جامعه‌ای که از نظر جنسی و اجتماعی، به شدت فشربندی شده است و مرد در آن سالاری می‌کند، هیچ ضابطه‌ای نمی‌تواند بی‌طرفانه باشد، به‌ویژه آنکه مرد به زن، به علت طبیعت زاینده و پرورنده‌اش، رشک می‌برد و لاجرم برای پوشاندن کمبودش، همواره خود را مظهر نیکویی‌ها و زن را نماد پلیدی‌ها قلمداد می‌کند (ستاری، ۱۳۷۳: ۷). بنابراین به تأیید نظر «سیمون دوبوار» (دوبوار، ۱۳۵۳: ۱۴) در کتاب جنس دوم، «بر هر آنچه تاکنون مردان دربارهٔ زنان نوشته‌اند، باید شک کرد، که مردان همواره، هم داورند و هم همپتکار».

استاد سید منیرالدین حسینی‌الهاشمی (ره) به درستی دریافته‌اند که «در یک سیر تاریخی که مردان قدرت شکوفایی، تبرز، ظهور و استکبار پیدا کرده‌اند، هرگز نمی‌توان زنان را نیز به صحنه آورد و انتظار داشت که آنان همدوش مردان فعالیت کنند و زمینهٔ رشد توانمندی‌های خود را فراهم آورند.» (حسینی‌الهاشمی، ۱۳۸۰)

اما «زن ایرانی» امروز، از هر طبقه و گروه اجتماعی که باشد، برای بقای زندگی و گذران امور روزمرهٔ خود به آگاهی‌هایی نیازمند است که در پانصد سال پیش و یا حتی در سدهٔ گذشته به آنها نیاز نداشت. کمبودهای اجتماعی، انقلاب‌های سیاسی و از همه مهم‌تر تغییر یافت در شکل اقتصادی جامعه، مسئولیت‌های بی‌سابقه‌ای را از وی حتی در قالب «شهروند درجهٔ دوم» می‌طلبد؛ زیرا او توانایی‌های بالقوه‌ای دارد که نه تنها بر زندگی وی، بلکه بر حیات کل جامعه و گاه برگستره‌ای از کرهٔ خاک تأثیر می‌گذارد، به طوری که اکنون سرنوشت او در فراگشت «جهانی شدن»، نه تنها بر حیثیت مرد ایرانی، بلکه بر اعتبار زن و مرد افغانی، پاکستانی، مصری، خاور دور و حتی اروپایی و امریکایی تأثیر مستقیم و یا غیرمستقیم پیدا کرده است.

## ۲. واپس‌نگری

درد اساسی جامعه ما، نداشتن نیست، بلکه نشناختن و بیگانه‌بودن افراد آن با «خویش‌تن خویش» است.

پیشینه ما، یک چیز متروک و از دست‌رفته‌ای نیست، مرده‌ریگ نیاکان هم نیست؛ بلکه رکن اساسی وجود ما است. قوم بدون تاریخ وجود ندارد؛ اما تاریخ هم شرح نوشته و یا شفاهی سرگذشت مردمی نیست که در سرزمین ما زندگی کرده‌اند، گزارش جنگ‌ها، صلح‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌های آنها هم نیست، بلکه رسوبی است از برداشت و تلقی مردم از «فرایند زندگی» که از صافی زمان گذشته و در وجود یکایک معاصران متبلور شده و شخصیت «خویش‌تن خویش» کنونی آنان را در قالب «فرادهش»‌ها و یا «سنت»‌های فراگیر به وجود آورده است. «سنت» هم به معنای جمع کردن میراث‌ها و پاسداری از آنها نیست؛ بلکه ارزیابی، نقادی، بازاندیشی و به کارگرفتن عناصر زنده و هماهنگ با زمان بازمانده است که باید دوباره در زمینه‌های هنر و اندیشه، برای ایجاد روش‌های بهتر زندگی کنونی ما به کار گرفته شود.

گروهی «تاریخ» را به مصداق «سیر میان حق و باطل»، همانند «نسج‌زنده‌ای» می‌انگارند که زایش، بالندگی و فرسایش دارد و از این رو با بی‌اعتنایی به خودجوشی و صیورورت پایان‌ناپذیر حقیقت اسلام، روزگار ما را دوران رنگ‌باختگی و واماندگی فرهنگ اسلامی و عصر اعتلا و چیرگی فرهنگ غرب می‌خوانند؛ زیرا آنان فرهنگ اسلامی را علی‌رغم احتشامش، بر اثر گذشت زمان، تمدنی تبدیل شده به «عادت» و حتی بازدارنده تفکر نو به شمار می‌آورند و معتقدند که از اواسط قرن نوزدهم میلادی، به هنگام روبه‌رو شدن با فرهنگ باختری، دچار چنان عسرت فرزاندگی و فقدان سرزندگی بود که یارای هیچ‌گونه ایستادگی نداشت و لاجرم نتوانست از هویت خویش پاسداری کند و به فرجام هم مستحیل شد.

برای ایضاح نادرستی نظریه تمامیت و چیرگی فرهنگ باختر زمین و همچنین ناتوانی آن در جوابگویی به پرسش‌های بنیادین روزگار ما، بد نیست برای نمونه، درکنار اندیشه بی‌اساس «داروینیسیم اجتماعی»، یکی دیگر از شاخص‌های این فرهنگ را ذکر کنیم تا بر سخافت و بی‌پایگی «تفسیر جنسی مردسالارانه تاریخ»، به

کمک روانکاوانی چون «زیگموند فروید» و یارانش، که تمامی کنش‌ها و تلاش‌های زن را ناشی از توجیه مکر و فریب‌کاری او، برای تبیین «خودشیفتگی»، پنهان کردن «غبطه قضیب» و جبران بی‌عدالتی طبیعت، از راه «خود و غیر آزاری» وی می‌داند، تأکید کرده باشیم.

گوستاو یونگ بر آن است که ما امروز شاهد رویکرد دوباره به عصر «ابرنزی» هستیم و گرایش مجدد انسان نامتعادل، خشن، نامهربان و اسیر در چنبرهٔ ورجاوندی جستارها و پدیدارهای سنت یخزدهٔ مردمدار را به «الگوهای کهن مادر تباری» نظاره می‌کنیم و به روشنی می‌بینیم که امروز مرد زیر نفوذ و سیطرهٔ باورداشت‌های نادرست مبتنی بر قدرت مطلقهٔ «پسران خدا»، عنصر «انس و شفقت» را از ساحت زندگی خود بیرون رانده و لاجرم به تنش‌هایی درونی ناشی از روان‌نژندی‌های گوناگون فردی و اجتماعی دچار آمده که موجب افزایش کردارهای خشونت‌آمیز و تجاوزگرانهٔ وی شده است (هاید، ۱۳۷۰: ۵۷).

اگر در گذشته، توکل و توسل به «خدا» و باورداشت به تقدیر و آسمان، و یا قضا و قدر، تا حدودی از بار زندگی ما می‌کاست، امروز که این تکیه‌گاه‌ها بی‌رنگ شده و از اعتبار افتاده‌اند، ما در آستانهٔ دومین «هبوط» خود قرار گرفته‌ایم؛ چراکه اگر نخستین بار با خوردن «میوهٔ منهی»، «عارف نیک و بد» شدید و از «بهشت» رانده شدیم، این بار نیز به دلیل فروغ تازه‌ای که آذرخش «اندیشه و هنر» به درونمان داده است، از عدن آرامش و آسایش رانده شده‌ایم و اینک ناگزیر به وابینی «وضع کنونی خود»، آن‌هم در آئینهٔ تاریخ، هستیم، زیرا تنها در این «جام جهان‌بین» است که می‌توان «سیمای راستین زن ایرانی» را دید.

## ۲-۱. در هزاره‌های تاریک

سرزمین پهناور ما که همانندش، به گفتهٔ رنه گروسه «کمتر کشوری را می‌توان یافت، که موقعیت جغرافیایی آن تا این حد بیانگر تاریخش باشد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۲: ۲۷)، از طریق دریا به سراسر کرهٔ خاکی راه دارد و نزدیک به سه هزار سال است که پیوسته به مثابهٔ پلی در میان تمدن‌های گوناگون، در صحنهٔ رویدادهای جهان حضور مؤثر دارد (همان) و فرهنگ آن، دارای سه ویژگی دفاعی، تلفیقی و

واکنشی است (همان).

در میهن ما که با محاط شدن از جانب سه قاره آسیا، اروپا و افریقا، و به برکت همسایگی با سه تمدن کهن میان رودان (سومر و بابل)، مصر و هند، و بودن بر سر راه دو مدنیت بزرگ چین و مدیترانه (یونان و روم)، و قرار گرفتن در مجاورت مناطق عمده تاریخ ساز چون قفقاز، مغولستان، عربستان و ترکستان و نیز بودن خطه ای هم دریایی، هم کوهستانی و هم بیابانی و کویری که دمای هوای آن، از نقطه ای به نقطه دیگر تا ۵۰ درجه سانتی گراد تغییر می کند، نخستین امپراتوری عظیم جهان بنیاد نهاده شد که بر بیش از سی سرزمین حکمرانی داشت و بیش از هزار سال به عنوان ابرقدرت آسیایی، یکی از دو نیروی اداره کننده دنیا بود.

اما از پس پرده قرون و اعصار تاریخ کهنسال این سرزمین، شناسایی و تشخیص سیمای زن، دشوار و پرابهام، و بی شبهه از دقت علمی و توصیف عینی به دور است، خاصه آنکه تفاوت های جنسی، فطری، بدنی و زیست شناختی از یک طرف و شرایط خانوادگی، اجتماعی و ویژگی های فرهنگی از سوی دیگر، تکوین شخصیت زن را مشروط و مقید ساخته و بر اثر همین گوناگونی، خصوصیات روانی وی را متنوع و متعدد کرده است، زیرا شخصیت و رفتار زن، همواره، تابع تغییرات و تحولات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی اش بوده است.

از طرفی، متأسفانه اسناد و مدارک در مورد جوامع نخستین سرزمین ما، بسیار نارسا و کم است و بنابراین ناگزیریم برای به دست آوردن آگاهی هایی از موقعیت اجتماعی زن در این همبودی ها تنها، به آثار موجود بسنده کنیم.

حدود ده هزار سال پیش از زایش مسیح، همراه با تغییرات اقلیمی، نخستین «انقلاب نوسنگی» رخ داد. انسان «غارنشین» که برای شکار و صید از ابزار سنگی استفاده می کرد، ادوات استخوانی ساخت و از این رو در کنار «شکار» - که از عصر «دیرینه سنگی»، یگانه راه تغذیه به شمار می رفت - با به کار گرفتن «بیل کج»، گونه ابتدایی «باغچه داری»<sup>۱</sup> به وجود آمد. (میشل، ۱۳۷۲: ۱۷)

الیس بولدینگ<sup>۲</sup>، گوردون چایلد<sup>۳</sup> و دیگران، زنان را بدان دلیل کاشفان این گونه

1. Horticultur

2. Elise Boulding

3. Gorden Child

کشاورزی می‌دانند که گروه‌های انسانی، در حین اسکان تدریجی، شکار و صید را کنار گذاشتند و به جمع‌آوری میوه‌ها و گردآوری دانه‌ها روی آوردند و از این‌رو زنان به جوانه‌زدن و بازتولید غلات توجهی خاص کردند و بنابراین در این دوران توانایی خود را در به‌کاربردن فنون افزایش دادند.

در این زمان، موقعیت اجتماعی زن ارتقا یافت؛ چنان‌که پاسداری از آتش، که کار بسیار مهمی محسوب می‌شد، به‌عهده وی سپرده شد. خویشاوندی به‌وی انتساب یافت و او را حتی به‌حکم ضرورت به‌صورت روحانی جلوه‌گر ساخت و مظهر آفرینش و باروری گرداند.

در دهکده باستانی «آسیاب»، (گیرشمن، ۱۳۵۲: ۱۴) در نزدیکی‌های کرمانشاه، که تقریباً به هزاره نهم یا هشتم پیش از میلاد مربوط است و به‌مثابه آغاز «ده‌زیستی» در ایران به‌شمار می‌آید، بقایای یک خانه جمعی کشف شده، که بر پایه تجسس‌ات جامعه‌شناسان، مرکز‌گردهمایی گروهی بوده است. بازیافت ابزار ابتدایی کشاورزی در این دهکده، روشن‌گر آن است که ساکنین آسیاب، در حال گذار از همبودی‌های بدوی، به سازمان «ویسی» مبتنی بر «مادر تباری» بودند و شکار و گیاه‌جویی نیز در کنار کشاورزی ابتدایی، نقش عمده‌ای داشته و این خود نشانگر قدمت «ژنت» مادرسالاری است.

هزاره پنجم پیش از میلاد - یعنی عصر فرهنگ «سفالینه رنگین یا منقوش» - شکوفاترین دوران «ویس مادرسالاری» در ایران به‌شمار می‌آید.

در این دوران، که آغاز جایگزینی در دشت است، بسیاری از مناطق خشک‌شده قابل کشت و زرع شد و به‌موازات تغییرات عوامل طبیعی، زندگی مردم هم از رفاه بیشتری برخوردار شد.

تشکیل خانواده و قبیله و ارتباط آنها با یکدیگر، اثر فراوانی در وضع صید، شکار، اهلی‌کردن حیوانات، گله‌داری و خاصه بالارفت کشت و زرع‌گذاشت و زن - که حافظ و نگهبان خانواده بود - به جمع‌آوری حبوبات، دانه‌ها، میوه‌ها و شناسایی نباتات اشتغال یافت و از این راه به خواص پاره‌ای از ریشه‌های گیاهی پی‌برد.

جای شگفتی است که در این تمدن به‌اصطلاح «مادرسالار»، کمتر نشانی از برخوردهای قهرآمیز و یا خصومت‌انگیز دیده می‌شود؛ به‌طوری‌که گویی



همبودی‌های «نوسنگی کهن»، جوامعی بسیار آرام و صلح‌دوست بوده‌اند، همچنان‌که در تصاویر منقوش بر روی قطعات سفال مربوط به اوایل هزاره چهارم پیش از میلاد هم، که در «سیلک» کاشان به دست آمده است و همچنین بر قطعات دیگری از «چشمه علی» در ری و یا تپه «باکون» تخت جمشید و سایر نقاط فارس، گروهی از زنان را در حال رقص و پایکوبی می‌بینیم.

در اواخر دوران نوسنگی میانه، یعنی بین ۴۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، دومین انقلاب تکنیکی رخ داد: «عصر مفرغ» پدیدار شد، دشت‌نشینی گسترش یافت و سازمان‌های اجتماعی، به کلی واژگون شد.

این دگرگونی، موجب کشف انرژی‌های نوینی چون قدرت آب و باد شد و زمینه اختراع فنون برتری همانند خیش، آسیای بادی یا آبی و کشتی بادبانی، اشکال نوین حمل و نقل، شناخت و ویژگی‌های فیزیکی فلزات و فراگشت‌های شیمیایی را فراهم آورد که از جمله پیامدهای آن، ذوب سنگ معادن مس، به وجود آمدن تقویم خورشیدی و بنای خانه‌های آجری بود.

در این دوران، که روزگار جایگزینی «خیش» مرد با «کج‌بیل» زن بود، «مرد» به عنوان عامل تولید کشاورزی بزرگ، پایگاه «زن» را از مرکز اقتصاد اجتماع به پیرامون راند و به جای مزارع کوچک حاصلخیز، جلگه‌ها و کشتزارها و مراتع وسیعی احداث کرد که موجب بالا رفتن میزان تولیدات شد و در نتیجه به جای کوچ، یک جانشینی مرسوم شد و در پی پیدایش مالکیت نیز تعارضات طبقاتی به وجود آمد.

اما علی‌رغم تعریضات مورخان، ظهور این تمدن نوین، که به شکل تدریجی و مسالمت‌آمیز از ترکیب مدنیت شبانان کوچنده آریایی و تمدن بومیان ساکن، برپا شد، تاریخ خونینی نیست؛ آن‌چنان‌که ما قریب سه هزار سال پیش با همان چهره ایرانی آشنا می‌شویم، که تقریباً تا یورش بزرگ تازیان، کمابیش از جهت قومی، همانند بوده است. (میشل، ۱۳۷۲: ۱۷)

در باره دوره آریایی بحث‌های فراوانی وجود دارد، اما ما با تأیید دیدگاه جدیدی که بر پایه مستندات جدل‌ناپذیر، مهاجرت آریاییان را در هزاره‌های دوم و اول پیش از میلاد از جنوب روسیه انکار می‌کند و آن را افسانه پردازی نژادپرستانی می‌داند که

اروپا را مرکز فرزاندگی و مدنیت بشر قلمداد می‌کنند، از یک سو معتقدیم که سرزمین «آراتی» واقع در جنوب خاوری ایران در منطقه سیستان و کرمان امروزی، نخستین خاستگاه آریاییان بوده است که آنان بر اثر تغییرات جوی و اقلیمی در حالی که مشعل مدنیت شکوفای خود را نیز به دوش می‌کشیدند، از آنجا به سرتاسر نجد «ایران شهر» و میان رودان مهاجرت کردند (درخشانی، ۱۹۹۹ م: ۱۶۴) و از سوی دیگر به استدلال پژوهندگانی ارج می‌نهمیم که پیشدادیان - هر چند سرگذشتشان با اساطیر هند آمیخته است - و کیانیان را بر اساس داستان‌های خدای نامه‌ها و شاهنامه فردوسی، به تاریخ اقوام ایرانی خاور و شمال خاوری مربوط می‌دانند (صفا، ۱۳۵۳: ۲۵).

گوزک (زن هوشنگ)، شهرناز و ارنواز (دختران جمشید)، فرانک (مادر فریدون) و گردآفرید (مدافع دژ سپید)، از جمله زنان این دوران اساطیری و پهلوانی هستند که هر یک سرگذشتی شگفت‌انگیز و آموزنده دارد و به گونه‌ای نمایاننده شخصیت مبرز زن در این زمان به شمار می‌رود؛ اگرچه با توجه به اشارات هرودت، جامعه کیانی، مردم‌محور بوده است (خلیلی، ۱۳۷۴؛ علوی، ۱۳۸۰: ۱۲).

با آنکه به گفته استاد محمد علی اسلامی ندوشن در کتاب مستطاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، بسیاری از زنان نامدار دوران مزبور، خارجی هستند به طوری که همسران پسران فریدون: سلم، تور و ایرج، دختران سرو: آرزو، آزاده خوی و سهی، یعنی، سیندخت و رودابه، کابلی، فرنگیس، منیژه، جریره، تهمینه و مادر سیاوش، تورانی و کتایون زن گشتاسب، رومی است؛ اما زنان ایرانی نیز هستند که نظیر آنها را از حیث رنگارنگی و دلآویزی و جمع شرم و خواهش، نه تنها در آثار دیگر فارسی، بلکه در نوشته‌های بزرگ باستانی سایر کشورها هم نمی‌توان دید، چه آنان با وجود برخورداری از فرزاندگی، بزرگ‌منشی و تهور، از جوهر زنانه به نحو سرشار بهره دارند و از این رو، هم برانگیزاننده عشق و هم احترام‌اند، هم زیبایی صورت دارند و هم صاحب وجاهت سیرت و در هر حال ایفاکننده نقش مؤثری در جامعه هستند. (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۱۶؛ مهذب، ۱۳۷۴: ۱۲)

در میان سنجاق‌های برنزی لرستان مربوط به هزاره دوم، پیکره‌هایی دیده می‌شود که حاکی از جستارهای دینی و اساطیری است. در صفحات برنزی مدوری، تصویر الهه بارداری، که همان الهه مادر دوران کهن است، نقش شده است.

در یکی از این قطعات، زنی که جزو روحانیون و قطعاً خادم معبد «آناهیتا» - الهه بزرگ آب‌ها و چشمه‌سارها و فراوانی و پاکی - است، در حال اجرای یک رقص مذهبی است. (ملکزاده بیانی، ۱۳۵۰: ۹۱)

آیین این الهه بزرگ در ادوار بعدی هم حفظ شد و ستایش او ادامه یافت؛ چنان‌که سلوکی‌ها نیز در معابد خود، وی را به صورت آرتیمیس پذیرفتند و اشکانیان نیز برای پرستش او، کنشت بزرگی در کنگاور برپا ساختند.

بنا بر نوشته‌های گاث‌ها، یشت‌ها، بندهشن، وندیداد، و دینکرت اصولاً «زن» در اسطوره‌های ایران، که چکیده منش و فرهنگ مردم ما را بازگو می‌کند و رستنگاه کنش و واکنش‌های ما در درازنای تاریخ به حساب می‌آید، برخلاف نقش خود در داستان‌های یونانی و رومی: «ژونو» (خواهر و زن زویس)، «مایا» (معشوقه زاوش)، آفرینش و تنبیه «پرومته» و یا میث‌های «گیلگمش» (شاملو، ۱۳۵۰: ۲۲) و «آدم و حوا»، که جز ابزار لذت «مرد» بودن، فاقد هرگونه ارزشی دیگر است، دوگونه نمود و کارکرد اهورایی یا «ناریگی» و اهریمنی یا «جهی» دارد. در نمود نیک تاریکی، چون «سفند»، «بهمن»، «اشی»، «آناهیتا»، «ارت»، و «دین»، زن تنها خواسته نیک راستکاران را می‌پذیرد و سرشار از عشق و ایمان، نگاهی از زمین، پیراستن نطفه‌های مردان و پاک‌نگهداشتن زهدان‌های زنان، زایمان سالم و حضانت آفریدگان و پرورش کودکان را به عهده دارد؛ و در نمود دیوی جهی، که وی دارنده کارکردهایی همانند دروغ، روسپی‌گری، جادوگری، اغوای راستکاران، پدیدآوردن درد ورنج و مرگ (کیومرث، نخستین انسان، نامیرایی خود را بر اثر فتنه‌گری این نماد از دست می‌دهد و میرا می‌شود)، به‌وجودآوردن «دشتان» (عادت ماهانه زنان) و سقط جنین است. (مزدایور، ۱۹۹۲ م: ۱۵ - ۱۰)

بر پایه گاث‌ها - مجموعه سرودهای و خشور زرتشت - اهورامزدا در میان گروه شش‌گانه «امشاسپندان» خود، سه «مهین فرشته» زن را نیز شرکت می‌دهد: اسفند (آرامش‌افزاینده‌ای که از دانش، عشق و ایمان سرچشمه می‌گیرد)، خرداد (رسایی و کمال)، امرداد (بی‌مرگی و جاودانگی) و همچنین بهمین (منش نیک)، اردیبهشت (بهترین هنجار، نظم و قانون)، و شهریور (شهریاری برگزیدنی)، که هر یک در کیش «مزدیسنا» جایگاهی ویژه دارد.

در بندهشن آمده است که از نطفه کیومرث (مرد میرا) - آدم و حوای ایرانی - مشی (میرای نرینه) و مشیانه (میرای مادینه)، چون دو شاخه ریواس، هم بر و هم تن با یکدیگر از زمین می‌رویند و روح در میان آن دو قرار دارد. آنان در آغاز آشفته و شوریده‌اند و از امکان بارور شدن ناآگاهند؛ و چون فرزندی از آنان زاده شد، وی را خوردند و به عصیانگری پرداختند. نخست به اندازه هم دروغ گفتند؛ ولی بعد، مشیانه در دروغ‌زنی پیشی گرفت و شاید زن هم از این‌رواز آن پس، دروند و گناهکار همیشگی به‌شمار آمد. (همان)

اما علی‌رغم این پنداشت‌های موهن، متوجه‌ر جمالی - پژوهنده اندیشه‌ور روزگار ما - بر این اعتقاد است که «جهان‌بینی ایرانی»، بر پایه «نظام زن‌خدایی» استوار بوده است، زیرا «سیمرغ»، که مرغی مادینه با جانمایه‌ای از سرود و شادمانی در اساطیر ما به‌شمار می‌رود، با سرشت‌های دوگانه آفرینندگی و آفریده‌بودن خود، نماد فرهنگ سرزمین ما محسوب می‌شود. (جمالی، ۱۹۹۷)

در پی دگرگونی ساختار اجتماعی و پایان دوران اساطیری، بخشی از کردارهای کیهانی ایزد بانوانی چون چیستا، هوراتات، و سپندآرمئیتی، به حماسه‌ها راه یافتند و با نقشی این‌جهانی در ادبیات مکتوب جایگزین شدند، به طوری که بانوگشسب - پهلوان بانوی گشسب‌نامه - محتملاً به گونه پدر خود - رستم - از جهان اسطوره به پهنه حماسه راه یافته است.

## ۲-۲. پیش از اسلام

پیش از ورود به تاریخ کم‌وبیش نوشته تقریباً سه‌هزارساله نیاخاکمان - که اکنون تصادفاً پیدایش اسلام از نظر زمانی، نقطه میانی آن را تشکیل می‌دهد - لازم است به یک نکته مهم اشاره کنیم.

با آنکه یکی از ویژگی‌های جامعه هزار و پانصد ساله پیش از اسلام ایران، نوعی ثبات در عین تغییر است، به طوری که در دوران مادها، نظام دودمانی متکی بر پدرسالاری زوال یافت و به جای آن رفته‌رفته دولت متمرکز شاهنشاهی پدیدار شد و آن هم به مرور زمان، با ساختن شهرها، ایجاد طبقات در جامعه، پیدایش بازرگانی، روابط پولی و ... با حفظ شکل خود به گونه‌های تیول‌داری، فئودالیزم،

آریستوکراتی، هیرارشی، سرمایه‌داری، و حتی تئوکراسی، و ... دگرگون شد، چنانچه بخواهیم ویژگی‌های الگوهای تجریدی حکومتی باختریان چون «نظام بردگی» از نوع یونان و روم و یا «نظام فئودال» و دیگر نظام‌های از نوع اروپایی و امریکایی را در سرزمینمان جست‌وجو کنیم و یا در پی مقارنه شونده‌های آن با مقتضیات کشورمان برآییم، مسلماً دچار سردرگمی خواهیم شد و چاره‌ای جز تحریف تاریخ و واژگونه‌جلوه‌دادن رویدادها نخواهیم داشت؛ زیرا جوامع ایرانی تنها در چهارچوب موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های اقلیمی این سرزمین، متحول شده‌اند و بنابراین با همین معیارها نیز قابل بررسی و پژوهش هستند. (طبری، ۱۳۵۸: ۱۰)

از وضع اجتماعی زنان در دوره ایلام (دیاکو، ۱۳۴۲: ۱۰)، که از اوایل هزاره سوم تا سقوط شوش به سال ۶۴۶ قبل از میلاد به طول انجامید و بخش بزرگی از مناطق باختری و جنوبی پشته ایران را دربر می‌گرفت، اطلاعات بسیاری در دست نیست؛ اما حفريات گسترده باستان‌شناسان در این منطقه، شمار هنگفتی از پیکرک‌ها و تندیس‌هایی را در اختیار ما گذاشته که حتی از نظر کمی و مقدار هم، معرف اهمیت بسیار زنان در جامعه ایلامی است.

با توجه به اینکه ساختن پیکرک‌های زنان به دوران نوسنگی بازمی‌گردد، نگرش احترام‌آمیز به زن را در ایلام باستان می‌توان ناشی از روزگار شکوفایی «مادرتباری» در خوزستان یا «سوزیانا» دانست؛ که «والتر هینس»، عبودیت و احترام غیرمتعارف به «زنانگی ابدی» و پرستش مادر را دو عامل اصلی پیدایش آن می‌داند.

برتری‌هایی که زنان در ایلام باستان به دست آوردند، والایی و گسترش بیشتری از زنان میان‌رودان دارد. در لوحه‌ای، اونتاشگال و همسرش، ناپیراسو، به جانب زنی که مادر او است، به حالت احترام ایستاده‌اند و این خود نشان‌دهنده موقعیت والای مادر است. بر اثر پژوهش‌های رمان‌گیرشمن، حسین پیرنیا و دیگران، عهدنامه‌های بسیار مهمی در اختیار داریم؛ که معاهده «هیت» از جمله آنها است. در سال ۲۲۲۳ پیش از میلاد، بین نارام‌سین - پادشاه اکد - و هیت - از سلسله اوان - قراردادی بسته شد که نام همه خدایان ایلام را دربردارد. شگفت‌آور است که در صدر مجمع خدایان، نام زن خدای «پی‌نی‌کیر» قرار گرفته است؛ که خود، بی‌شک از جایگاه والای مادران در جامعه ایلامی حکایت دارد.

روابط خانوادگی، نه تنها در خاندان‌های فرمانروایان بلکه در میان توده مردم هم بسیار محکم بود. از نظر سیاسی، به ویژه در ابتدای این دوران، زنان نقشی کلیدی به عهده داشتند و در کنار شوهران خود، از اختیارات گسترده‌ای برخوردار بودند. چند نقش برجسته آشوریان، که در آنها صحنه‌های کوچ گروه‌های مادی به آشور، برای بیگاری کردن در معابد خدایان و کاخ‌های سلطنتی دیده می‌شود و همچنین آگاهی‌های بسیار اندکی و ابهام‌آلودی از هرودت، کتزیاس، بروس و دیگران، تنها منابعی است که اینک درباره مادها در اختیار داریم. (همان)

بر پایه این اطلاعات، سازمان اجتماعی ماد را می‌توان سازمانی عشیرتی در حال فروپاشی شمرد. گسترش دامداری و کشاورزی، کارهای بسیاری برای بردگانی ایجاد کرد که آنها را غارت‌ها و نهب‌های ناشی از جهانگشایی‌ها و جنگ‌های مداوم با آشور، ایلام، بابل، اوراتور و اسکیت‌ها، به سرزمین ماد کشانده بود. زنان در دوران قریب به ۲۵۰ سال دوران مادها (۷۰۸ تا ۵۵۰ پیش از میلاد)، به کار مستمر کشاورزی و تدارک مواد غذایی جامعه مشغول بودند و از این رو بخش بزرگی از کارکردها را در دست داشتند.

هوخستره یا کیاگسار - که بر اساس پیمان اتحاد ماد و بابل، به سال ۶۱۴ ق. م؛ دختر خود «آمی تیس» را به نبوکدنصر، پسر نبوپولاسر، به زنی داده بود - در سال ۶۱۰ به یاری پادشاه بابل شتافت و در نبردی سرنوشت‌ساز علیه دولت جدید آشور پیروز شد و اصفهان، ری، همدان، آذربایجان، اوراتور و کاپادوکیه را به سرزمین خود ملحق کرد. در سال ۵۹۰ نیز وی با ازدواج سیاسی پسرش آستیاک - واپسین پادشاه ماد - با آریه‌نیس شاهدخت لیدیایی، رود هالیس (قزل ایرماق) را مرز مشترک ماد و لیدی قرار داد. ثمره این زناشویی ماندانا بود که بنا بر روایات، از پیوند وی با کمبوجیه اول شاهزاده هخامنشی از نواحی نیمروز باختری فلات ایران، یعنی پارسوماش و انشان در پازرگاد، کورش زاییده شد و وی هم به سال ۵۵۹ پیش از میلاد، امپراتوری هخامنشی را بنیان گذاشت (همان).

در دوره کمی بیش از دوست سال شاهنشاهی پدرسالار هخامنشی (طبری، ۱۳۵۸: شهبانی: ۱۸) (۵۵۹ - ۳۲۱ ق. م.) که همانند انبیب عظیمی، مدنیت‌های آن روز را درهم آمیخت و اعتلای تمدن را احراز کرد، اگرچه موقعیت زن تنزل کرد، وی

همچنان مورد احترام بود و با آنکه در این امپراتوری پهناور، زنان طبقه متوسط و روستایی، با همت و کوشش، همردیف مردان، به کارهای مختلف کشاورزی، دامداری و صناعت مشغول بودند، علی رغم سازمان منتظم دولتی، رونق بسیار بازرگانی داخلی و خارجی، تاراج متصرفات غنی چون مصر، سوریه، لیدی، یونان، هند و غیره، اخذ مالیات‌های مختلف از کنش‌های ثروتمند بابل و اورشلیم و استثمار غلامان یعنی «مانیا»ها، به فرجام این انبوهه رنگارنگ اما سست پیوند اقوام گوناگون، بر اثر تجمل پرستی دستگاه حاکمه، تشکیل حرمسراها، عشرت طلبی بزرگان و وجود گروه خواجهگان بانفوذ، در سال ۳۳۱ «قبل از میلاد مسیح»، به دست اسکندر مقدونی فرو پاشیده شد.

از وضع زن در دوران «هلنیستی» یا «یونانی مآبی» سلوکی، که در حدود صد سال به درازا انجامید، آگاهی‌های بسیار کمی در دست است. آنچه مسلم است، ترویج و اشاعه فراگیر آیین پرستش «کاهنه بزرگ» در این عصر است که در آن، جهات مثبت رشد اقتصادی - اجتماعی شاهنشاهی هخامنشی دوباره در سرزمین ما رونق گرفت، «سنکرتیسم»، یا اختلاط تمدن‌ها بر پایه دستاوردهای علمی، فلسفی و صنعتی، شکوفایی بی سابقه یافت و میان باختر و خاور آنچنان رابطه متقابلی به وجود آمد که بعدها موجب پیدایش نژادهای «میکس هلن» شد، شهرهای متعددی چون اسکندریه، انطاکیه و لادوکیه بنا شد و در آنها دبستان‌های یونانی مآب «گیمنازیوم» گشایش یافت. (همان)

در جامعه اشکانی - که قریب پانصد سال به طول انجامید - تعدد زوجات در طبقه ممتاز، به خصوص خاندان سلطنتی، متداول بود؛ ولی حراست و حضانت کانون خانواده را تنها زن عقدی شاه یا امیران برعهده داشت. در بین آثاری که از حفاری‌های نسا - نخستین پایتخت پارتی‌ها - به دست آمد، شماری تندیس از زنان و الهه‌ها دیده می‌شود.

با توجه به اینکه ملکه‌های اشکانی در امور دولتی یا سیاسی دخالتی نداشتند، باید ملکه موزای ایتالیایی - زن فرهاد چهارم - را یک مورد استثنایی دانست؛ چه، وی پس از درگذشت شوهرش به سال ۳ ق.م، با پسرش، فرهاد پنجم (فرهادک)، در سلطنت مشارکت و درحقیقت مملکت را اداره کرد. (ملکزاده بیانی، ۱۳۵۰: ۹۱)

در دوره چهارصدوسی ساله ساسانیان، که جامعه همانند ترکیبی از جوامع پیشین، اما نه ادامه دهنده شیوه هخامنشی بلکه آمیزه‌ای از آن و فرهنگ مادی و معنوی بغرنج شده عصر هلنیستی و اشکانی به شمار می‌رفت، در واقع جهنمی طبقاتی بود که به دین‌سالاری معروف شد؛ زیرا در این زمان کیش مزدیسنا، تحول و انتظام تازه‌ای یافت و به عنوان «دین رسمی کشور»، نهادینه شد. اما چون «تمدنی منحط» و «فرهنگی مبتلا» بود، به گفته «امه سه‌زر» (سه‌زر، ۱۳۴۵: ۴۵؛ هدایت: ۱۱۵؛ نفیسی، ج ۲: ۱۹-۱۵) در گفتاری درباب استعمار، از حل مسائل ناشی از شیوه کار خود فرو ماند، بر حیاتی‌ترین مشکلات خویش چشم فرو بست و ریاکاری پیشه گرفت، بنابراین از بین رفت و جای خود را به مسلکی آزادمنش، پیشرو و خواستار برابری وا گذاشت تا محرومان و ناکامان اجتماع، به استیفای حقوق خویش برآیند.

در این زمان، مانویان و مزدکیان ظهور کردند، آیین کهن زروانی بار دگر رواج گرفت و ایران همانند موجودی دوچهره، رویی به سوی خاور (هند، چین و قلمرو کوشانیان) و چهره‌ای به طرف باختر (یونان، روم، بیزانس، سوریه و مصر) داشت و در نتیجه التقاط، زمینه پیدایش مکاتب گوناگون سنکرتیک فلسفی و مذهبی را فراهم آورد و دین زرتشتی با یهودیت و بودائیگری و عیسویت، دست و پنجه نرم کرد که موجب پدیداری فلسفه‌ای عملی و اخلاقی به نام «هندرج» شد. (طبری، ۱۳۵۸: ۱۸)

در دوره ساسانی، زن طبقه متوسط و روستایی اگرچه زیر سلطه مرد بود، از جهت حقوقی واجد امتیازات بسیاری شد. مادر در خانواده مقام بزرگی داشت و بانوی مقتداری به شمار می‌آمد که کارهای خانه را با اختیار کامل انجام می‌داد و در تربیت و سرپرستی فرزندان، با پدر مشارکت مستقیم داشت.

نکاح پنج نوع بود و درجاتی داشت که از همه کامل‌تر، پادشاه زن درکنار چاکر زن بود. ازدواج با رضایت پدر و مادر انجام می‌گرفت و شوهر پادشاه زن نمی‌توانست زن دیگری بگیرد، مگر مواقعی که قانون به او اجازه می‌داد. این زن، مطابق سهم پسران ارث می‌برد، حق مالکیت داشت و می‌توانست قیم پسر خود شود. (صاحب‌الزمانی، ۱۳۵۰)

بنابراین مستندات می‌توان نتیجه گرفت که زن در همه ادوار، چه در هزاره‌های تاریک و چه در دوران‌های تاریخی، تا یورش جیوش تازیان، نقش مهمی در جوامع



گونگون «ایران شهر» داشته، مورد احترام بوده و گاه حتی به مقام رفیع الوهیت رسیده است.

## ۲-۳. از صدر اسلام تاکنون

دین مبین اسلام، مقام زن تازی را در جامعه بدوی بالا برد و وی را دارای حقوق بشری کرد. در روزگار «جاهلیت»، که از فرط نادانی و جهالت، دختران را زنده به گور می‌کردند، پیامبر عظیم الشان اسلام، سوادآموزی را به زن امر کرد و وی را هم‌تراز با مرد، به جست‌وجوی دانش‌ها مأمور فرمود.

اما در ایران، تنها چند سالی پس از پیدایش اسلام، فوج تازیان، با پادگان‌ها و سپاهیان شاهنشاهی ساسانی وارد تصادماتی شد که در زمان عمر - خلیفه دوم - به برخوردهایی مهم و سرنوشت‌ساز بدل شد. این نبردها، که مهم‌ترین آنها، قادسیه (۱۳ هجری) - که در آن، «گند شاهنشاه» به فرماندهی رستم فرخزاد شکست خورد - مداین، شوشتر، جلولا و به فرجام فتح‌الفتوح نهاوند (سال ۲۲ - ۲۱ هجری) بود، به تدریج کار ایران را ساخت؛ اما علی‌رغم تلاش‌های بسیار اعراب، تصرف ایران روی هم رفته بیست سال به طول انجامید، به طوری که جنگ‌ها و زدوخوردهای محلی برای اشغال سراسر این سرزمین و گاه تصرف مکرر در مکرر برخی نقاط آن، که دست به عصیان و یا طغیان می‌زدند، همه دوران خلافت عمر، عثمان و معاویه را دربرگرفت.

تسلط تازیان و پذیرش دین تازه، تأثیرات عمیقی در جامعه ایران به جا گذاشت: زبان و خط پهلوی عملاً متروک شد؛ دین زرتشتی از رونق افتاد؛ اشراف: وزرگان، آزادگان، اثواران یا روحانیان، دبیران و دیگران از عرصه اجتماع رانده شدند؛ طوایف بی‌شمار عرب، به نواحی مختلف ایران کوچ کردند و در آمیختگی نژادی وسیعی انجام گرفت. دین نو، دیوار طبقاتی را فرو شکست و دگرگونی ژرفی را در توزیع قدرت و ثروت به وجود آورد و این خود یک جراحی بزرگ و عمیق در پیکره جامعه بود که نه تنها جسم، بلکه روح آن را نیز به کلی تغییر داد. البته ایرانیان، آگاهانه یا ناآگاهانه، بسیار کوشیدند که با دمیدن روح فرهنگ کهن خود در کالبد جدید، رسوم و عادات و عقاید خویش را زنده نگهدارند؛ با این حال باید گفت که

سیطره معنوی آیین نو، گسستی محسوس بین گذشته و آینده ایجاد کرد و قاطبه مردم چنان به موازین تازه دل بستند و از گذشته نفور شدند که برخی حتی نام‌های ایرانی خود را تعویض کردند، چنان‌که برای مثال، «به‌زیست پیروزان» به «یحیی بن منصور» تبدیل شد. (طبری، ۱۳۵۸: ۱۸)

اما چندان دیری نپایید که ایرانیان شکست خورده دوباره در برابر اعراب فاتح قد برافراشتند و با کشتن عمرین خطاب - خلیفه دوم - به ضرب خنجر فیروز ابولؤلؤ نهایندی در دومین سال فتح الفتوح، و با تشدید نهضت «شعوبیه» و همیاری «موالی» ایرانی نژاد یا بندگان آزادشده ایرانی، که هنوز با خواجگان عرب روابط «موالاه» داشتند، در عصیان به سرکردگی سلیمان بن بصره موسوم به جنبش «توابان»، که شرکت‌کنندگان آن در صدد جبران فریبی که از همراهی در قتل حسین بن علی (ع) و واقعه اسفناک کربلا خورده بودند، برآمدند و همچنین با یاری خود به قیام مختار علیه ابن زیاد - عامل یزید بن معاویه - و شورش عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، علیه حجاج بن یوسف ثقفی، نخستین کامیابی خود را به دست آوردند و با عصیان‌های مکرر بعدی در برابر حکومت پراز جور و ستم سلاطین اموی، تسلط مطلق عرب را بر ایران تنها به ۱۱۱ سال محدود کردند. (زرین‌کوب، ۱۳۶۳)

در دوران خلافت عباسی، که تقلید عربی سلطنت اشرافی ساسانیان بود، نفوذ ایرانیان در امور بیشتر شد. در این دوره، رجال و خاندان‌های ایرانی، مانند افشین خیدر، برمکیان و نوبختیان، در امور خلافت صاحب قدرت شدند، ولی غدر عباسیان و کشتن ابومسلم، موجی از نهضت‌های مسلحانه مقاومت را برانگیخت که هرکدام، داستان شورانگیز جداگانه‌ای دارد و می‌تواند الهام‌بخش پژوهندگان و مورخان باشد.

باورمندان وفادار به دنیای کهن مزده‌یسنی، مانوی، مزدکی، زروانی، زنادقه آزاداندیش، موالی ایرانی نژاد شعوبی مسلک، که به گذشته خود می‌نازیدند، اصحاب رأی، معتقدان به جبر، معتزله، شیعیان، خوارج و معتقدان به علم و فلسفه و عرفان، به تدریج عرصه را بر مسلمانان فشری تنگ کردند و قرآن و احادیث و حامیان آنها را در مقابل هزاران پرسش قرار دادند.

نبرد به اصطلاح «ناجمین» و خوارج و عیاران و پیشوایان مبدع و غیره، اشکال بسیار ظریف دیگری چون «جبریگری»، توسل به «رای و تعقل»، تأسی به «فلسفه»، گرایش به «وحدت وجود» و غیره به خود گرفت که هر یک به گونه‌ای، پایه شریعت رسمی را سست کرد.

از سال ۲۰۵ هجری، که طاهریان، لشکریان خلیفه عباسی را در هم شکستند و دولت خود را در خراسان بنیاد نهادند، تا آغاز حکومت غزنویان، به مدت ۱۸۵ سال، شماری از سلسله‌های ایرانی مانند سامانیان، صفاریان، سیمجوریان، ساجیان، آل مسافر، آل محتاج، آل فریقون، آل مأمون، مازیاریان، باوندیان، آل بویه و غیره تشکیل شد که رفته رفته با رونق مجدد زبان فارسی دری و رواج آداب و رسوم، استقلال نسبی ایران را احیا کردند به طوری که شاهنشاهان بویه‌ای، بی پروا بر خلیفه بغداد فرمان راندند و آنها را عملاً دست‌نشانده خود کردند. اما افزایش قدرت و نفوذ روزافزون ایرانیان و سودجویی آنها از تضاد بین قبایل بنی‌امیه، بنی‌هاشم و بنی‌عباس، خلفای عباسی را زود بدگمان کرد و آنها را به چاره‌اندیشی واداشت. مأمون، معتصم و متوکل با اعمال سیاست تحبیب و تقویت امیران حنفی ترک: شناس، بقای (معروف به بقای کبیر) و خوانسالار ایتابخ، میان اینان و سرکردگان خواجهگان ایرانیان: نوبختی، برمکی، بومسلم و افشین تضاد انداختند و از این اختلاف، هم برای سرکوبی سلسله‌هایی چون سامانیان، مأمونیان، آل زیار و آل بویه بهره گرفتند، هم جنبش‌های بابک خرم‌دین، مازیار، سپیدجامگان، سرخ‌علمان گرگان و ... را در هم شکستند، و هم موجبات تسلط ترکان غزنوی، سلجوقی خوارزمشاهیان، اتابکان و قراختاییان را به مدت ۲۷۰ سال از ۳۴۶ تا یورش چنگیز، به سال ۶۱۶/۱۷ قمری، فراهم آوردند. (همان)

شیرین بیانی در اثر گرانقدر خود، زن در ایران عصر مغول می‌نویسد (بیانی، ۱۳۵۲): اگرچه در بامداد حکومت ترکان در ایران، یعنی در دوره ۱۳۱ ساله غزنویان، بیشتر به دلیل تعصب مذهبی شدید بنیانگذار حکومت و تظاهر به حفظ ظواهر دین مبین اسلام و همچنین اشاعه غلام‌بارگی، زن از نفوذ بسیاری برخوردار نبود و همچنان در پرده‌سرای فراموشی، روزگار می‌گذراند، ولی وی در دوران سلجوقیان و سپس اتابکان و خوارزمشاهیان، که در حدود دو قرن و نیم به طول انجامید، نقش قاطع و مؤثری در تشکیل

و دوام حکومت‌های محلی ایرانی به‌عهده داشت و موفقیت‌هایی در دوران ایلخانان به‌دست آورد.

از این زنان استثنایی، که بر اثر لیاقت و شهامت خاص و دارا بودن هوش و استعداد فوق‌العاده، دیوارهای گرداگرد خود را شکافته و در عرصه سیاست جامعه دوران خویش جولان کرده‌اند، می‌توان ترکان خاتون و خان سلطان را نام برد.

اما با ایلغار عظیمی - که در جمله «آمدند، کردند، سوختند، کشتند، بردند و رفتند» خلاصه می‌شود - منظره جامعه ایران دوباره دگرگون شد. می‌گویند خلیفه الناصر بالله، که از قدرت امرا و سلطانان ترک طرفی برنبرسته بود. چنگیز خونخوار را به سوی ایران کشاند.

از سال ۶۱۷ که خان مغول بر ایران دست یافت، تا سال ۹۰۶ هجری که بساط سلسله تیموریان برچیده شد، به مدت ۲۹۰ سال، حکومت‌های جابر و ستم‌پیشه‌ای بر ایران حکمروایی داشتند: نخست چنگیز و ایلخانان مغول، مانند هلاکو و ارغون و غازان و الجایتو و بوسعید و سپس تیمور و جانشینانشان، چون شاهرخ و الغریبک و بوسعید تیموری.

اگرچه بر اثر درایت و کیاست خواجه نصیرالدین توسی - که از پیروان شیعه اثنی عشری و از فلاسفه و دانشمندان بزرگ بود - ایرانیان توانستند به‌دست هلاکو، المستعصم بالله - آخرین خلیفه - را نابود کنند و نیاخاکمان را از غدر و شر عباسیان برهانند؛ و دیری هم نپایید که یورشگران مغولی نیز در انبیک عظیم فرهنگ محتشم مردم ما هضم شدند و به صورت و سیرت ما از آب درآمدند و تا حدودی هم برابری زن و مرد را تثبیت کردند و حتی به‌علت شیوه زندگی عشیرتی و کوچنده خود، بر قدرت و احترام زن افزودند، ولی خشونت اولیه و سپس فساد آنها، چراغی را که تمدن پیش از اسلام افروخته بود و به حق هم «رنسانس شرق» نامیده می‌شد، به خاموشی سپرد (همان).

به عبارت دیگر، اگر تسلط تازیان مسلمان به رونق نسبی مادی و معنوی ایران انجامید، ایلغار چنگیزیان و تاراج تیموریان مسلماً آغاز انحطاط قطعی جامعه ما را رقم زد؛ هرچند که چیرگی قوم مغول بر ایران و پیدایش دگرگونی‌های عظیم فرهنگی و اجتماعی که در پی داشت، اهمیت و قدرت زن را در این سرزمین افزایش

داد و حتی به اوج فوق‌العاده‌ای رساند، زیرا زن که تا آن زمان بیشتر نقش خود را به‌طور غیرمستقیم در سیاست و جامعه ایفا می‌کرد، در این دوران بی‌باکانه و به‌طور مستقیم وارد عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی شد.

البته حکومت‌های ترک قبل از مغول هم، در چهارچوب سنن و آداب قبیله‌ای خود، زمینه موافق و مساعدی برای ارتقای مقام زن به‌دست داده بودند؛ اما در دوران مغول بنا به رسم جامعه ایلی، زن دوشادوش مرد و برابر با او در فعالیت‌های روزمره شرکت و نقش‌های ارزنده‌ای در گرداندن چرخ‌های اقتصادی ایفا کرد و مادر مقام بسیار مهمی یافت که تقریباً برابر با مقام پدر بود. اما امیران و خوانین مغولی برپایه یاسای چنگیز، همچنان‌که مالک آب و خاک قلمرو خود بودند، صاحب دختران و زنان ساکن در این قلمرو نیز می‌شدند و طبق عرف، هر دختری را که می‌خواستند، تصاحب می‌کردند و در موارد لزوم هم معین می‌کردند که پسران کدام قبیله از کدام قبیله زن اختیار کنند.

با آنکه زنان در غیاب همسران خود، رئیس خانواده محسوب می‌شدند و در انتخاب مذهب هم، آزادی کامل داشتند و حتی می‌توانستند دینی مغایر با آیین شوهر خود داشته باشند، مسئله فرزند بیشتر از جانب مادر مطرح می‌شد تا پدر؛ زیرا مردان زنان متعدد می‌گرفتند و مزایای فرزندان برحسب وضع مادرشان متفاوت بود.

البته خاتون‌ها (ملکه‌ها) در کار ملک با شوهران خود شریک و سهیم بودند و به مقام نیابت سلطنت می‌رسیدند و یا در مواقع لزوم به‌جای سلطان مستقلاً امور را اداره می‌کردند و در وقت ضرورت، انتخاب سلطان جدید، گزینش وزرا، شرکت در جنگ‌ها، مجازات گناهکاران و ...، از وظایف عمده آنان بود. (همان)

صفویه، که از ۹۰۷ بر کشور مسلط شدند، کوشیدند در زیر لوای تشیع، سنت ساسانی و سلجوقی - یعنی تمرکز قدرت شاهنشاهی و رونق مدنی - را احیا کنند و ایران را از دستبرد خلفای عثمانی نگاه دارند. آنان روی هم ۲۴۰ سال در ایران حکمروایی داشتند و در میان آنها، به‌ویژه شاه‌عباس اول توانست رونقی در زندگی سیاسی و معنوی ایران ایجاد کند. اما انحطاط، اثرات عمیق خود را گذاشته بود و این حکومت فاسد و خونخوار هم سرانجام در هرج و مرج هجوم و تسلط افغانان

غُلجای: میرویس، محمود و اشرف، که حکومت آنها مدت ۲۱ سال را دربرگرفت، محو شد و وضع اجتماعی زن، همچنان بی سر و سامان ماند.

پیروزی بسیار آسان افغانان بر ایران، داستان سیطره تازیان بر امپراتوری ساسانی را به یاد می آورد. ولی هجوم غلجانیان و درانیان، آیینی با خود همراه نداشت و نقش سازنده‌ای هم ایفا نکرد؛ لذا همانند هجوم‌های چنگیز و تیمور، ولی برخلاف هجوم اسکندر - که هلنیسم را در سرزمین ما مستقر کرد - و فتوحات تازیان - که اسلام را به ارمغان آورد و ایران را در یک تمدن «بین‌المللی» شرکت داد - یورش بود که در آن، تنها جنبه تخریب تفوق داشت. (طبری، ۱۳۵۸: ۱۸)

چیرگی نادرافشار در سال ۱۱۴۹ ه. ق.، ایران را از چنگ خونین سلطه افغانان رهانند؛ ولی علی‌رغم کوشش بسیار او و اعقابش و برخلاف دادگستری‌ها و اصلاحات کریم‌خان و اولادش، طی شصت سالی که از سقوط قطعی صفوی تا استقرار سلسله قاجار فاصله است، ثبات دیرپایی در ایران برقرار نشد و اگرچه دلاوری‌های «مادر کریم‌خان» و دیگر زنان زندگی، هنوز برگ زرینی در تاریخ ایران به‌شمار می‌آید، زن به‌طور کلی در این دوران همچنان از پرده‌نشینان بندی حرمسراها محسوب می‌شد.

قاجار در طول ۱۳۰ سال حکومت خود، گذشته از آنکه همواره با عصیان‌ها، بحران‌ها و شورش‌های داخلی دست و پنجه نرم کردند، با مسائل مهم عصر، مانند استثمار کشورهای عقب‌مانده خاوری از طرف باختریان، وقوع انقلاب‌های دوران‌ساز اروپایی (انقلاب صنعتی انگلستان، انقلاب بورژوازی فرانسه و انقلاب سوسیالیستی روسیه)، آغاز سرمایه‌داری، تجددگرایی، تحولات گسترده و عمیق فرهنگی و ... نیز روبه‌رو شدند که آنها را به دادن تغییراتی ژرف در چهره و سرشت جامعه ایران ناگزیر کرد، تا آنکه انقلاب مشروطیت (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰؛ ناهید، ۱۹۸۹ م.) به سال ۱۲۸۵ خورشیدی، زمینه فتور و حتی موجبات سقوط داریست فرمانروایی آنان را به سال ۱۳۰۴ خورشیدی فراهم آورد.

تجربیات زنان در جنبش‌های آزادیخواه تاریخ ایران، تحولات ناشی از لغو قرارداد رژی (به سال ۱۲۶۹ شمسی)، انتشار روزنامه‌های گوناگون و تأثیرات دگرگونی‌های بنیادین و نهضت‌های اجتماعی در جوامع اروپایی، خاصه شرکت

زنان در این جنبش‌ها و فریاد آزادیخواهی و اعتراض آنان علیه ستم جنسی، تأثیر عمیقی در زنان ایرانی، به‌ویژه در زنان بورژوا و روشنفکر باقی گذاشت، تا جایی که به گفته یک دیپلمات فرانسوی، که در عصر مشروطه‌خواهی در کشور ما اقامت داشت، در این زمان در ایران، «زنی نبود که خواب مشروطه را نبیند».

هنوز جرقه‌های جنبش مشروطیت در زیر خاکستر غفلت‌زدگی در حال تکوین بود که نخستین جوانه‌های نهضت آزادی زنان، با فکر ایجاد مدارس دخترانه، شکفتن آغازید. در ارومیه (رضائیه سابق) در عصر ناصرالدین شاه، به سال ۱۲۱۴ شمسی، دبستان ۴ کلاسه مختلطی دایر شد که در سال ۱۲۵۴ نیز در تهران تجدید حیات یافت. اگرچه در دوران ناصرالدین‌شاه، برای ورود دختران به مدارس، مشکلاتی وجود داشت، پس از مرگ وی، همه سدها شکست و راه‌هایی هرچند باریک برای ترقی زنان ایران گشوده شد؛ چند مدرسه دخترانه تأسیس شد، که قدیمی‌ترین و مشهورترین آنها در تهران، مدرسه دخترانه ناموس، صدریه، تربیت بنات و مدرسه عصمتیه به مدیریت همسر مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد حسین یزدی - از مجتهدان بزرگ و روحانیان مشهور - بود. (سلامی، ۱۳۵۰)

بی‌بی خانم استرآبادی، همسر موسی خان میربنج، که در یک خانواده فقیر بزرگ شده بود و به گفته خود «زندگی را در عسرت گذرانده و عمری را با یک لحاف ساخته است»، نخست به سال ۱۳۱۲ قمری، در پاسخ به تأدیبات النسوان، رساله‌ای به نام معایب الرجال نگاشت که زبده کلام او این بود: «خواهران! به پند و اندرزهای نویسندگان آثاری چون تأدیبات النسوان گوش ندهید! به این مربیان، که خود را نادره دوران و اعجوبه جهان می‌دانند، بهتر است گفته شود: ذات نیافته از هستی بخش / کی تواند که شود هستی بخش»<sup>۱</sup>؛ و سپس در سال ۱۳۲۴ قمری، نزدیک بازارچه حاجی محمد حسن، جنب دروازه قدیم محمدیه، مدرسه‌ای به نام «دوشیزگان» را به سبک نوین گشود که جنجال بزرگی را سبب شد و هنگامه عظیمی به پا کرد. با وجود این، ترویج آموزش و پرورش در میان زنان ایرانی، چه در تهران و چه در

۱. هما ناطق و فریدون آدمیت برای نخستین بار در سال ۱۳۵۶ خورشیدی در کتاب افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار از کتاب معایب الرجال - که بی‌بی خانم استرآبادی به سال ۱۳۱۲ قمری منتشر کرد و اینک از آن ۴ نسخه در دست است - یاد کرده‌اند. افسانه نجم‌آبادی این اثر بسیار جالب را دوباره انتشار داده است (۱۹۹۳، سوئد: باران).

شهرستان‌ها، هرچند بیشتر گروه محدودی از زنان طبقات بالا را در برمی‌گرفت، مسلماً نخستین گام در راه تغییر دادن اساسی سیمای اجتماعی ایران محسوب می‌شود، که به نهضت ملی آزادیخواهانه ایرانیان، یاری بسیار رساند.

زنان پیشرو، برای رساتر ساختن صدای خود، به انتشار نشریه‌هایی اختصاصی دست زدند، که از آن جمله بود: مجلات «جمعیت نسوان وطنخواه» یا «زبان زنان» به مدیریت روان‌شاد صدیقه دولت‌آبادی در اصفهان، ماهنامه «عالم نسوان» به امتیاز نوابه صفوی و «نسوان شرق» به سرپرستی مرضیه ضرابی در تهران و ماهنامه مصوره «دختران ایران» که آن را زنده‌یاد بانو زندخت در شیراز و سپس در تهران منتشر کرد. این بانوی روشنفکر با تشکیل «جمعیت زنان» در شیراز و ارائه برنامه مبارزاتی ماده‌ای خود، بی‌تردید یکی از مهم‌ترین گام‌ها را در جهت بیداری زنان و جهت‌دادن به فعالیت‌های اجتماعی آنان برداشته است. (سلامی، ۱۳۵۰)

اما علی‌رغم این بیداری و هشیاری و با وجود آن‌همه سخت‌کوشی‌های زنان، نهضت تساوی حقوق زن و مرد در دوران قاجار از آن جهت توفیق نیافت و نتوانست در برابر ارتجاع و استحمار ایستادگی کند که تا آن‌زمان هنوز این فرایند را نتیجه و ثمره گسترش اقتصادی و پیشرفت اجتماعی می‌پنداشتند، درحالی‌که دست‌یافتن به آموزش و مخصوصاً تحصیلات عالی و احراز مشاغل علمی و فنی و همچنان مشارکت زنان در امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، خود از شرایط اساسی و اولیه پیدایش چنین گسترش و پیشرفتی است.

ایران در دوران حکومت شصت‌ساله شاهان پهلوی، از سویی در کار رشد سریع سرمایه‌داری درآمد و با وجود داشتن حداکثر سی درصد از درآمد نفت، به احراز رفاه نسبی و ایجاد اصلاحاتی چشمگیر توفیق یافت؛ و از جهت دیگر، با وجود ترویج تجددگرایی و امکان دانش‌آموزی گسترده‌تر، باز هم به علت عدم تناسب آهنگ فرهنگی ناشی از این تحولات، و سرعت رشد اقتصادی جامعه، نتوانست زمینه‌های لازم را برای دادگستری فراگیر در جامعه به دست دهد و از این‌رو با عصیان‌های وسیع مردمی روبه‌رو شد. تناقض حاد فرهنگ و اقتصاد، جامعه را چنان دچار حیات تب‌آلود و توفان‌زده کرد که فرصت تحولی در روابط زن و مرد دست نداد و در نتیجه برخلاف تبلیغات ناشی از انقلاب به اصطلاح شاه و مردم،



مردسالاری ادامه یافت و زن ایرانی که برای احراز امکانات بروز کامل استعداد های ذاتی و متعالی ساختن مقام خود، تلاش های بسیاری کرد، در نهایت، از به دست آوردن نقشی تعیین کننده در جامعه ایران، محروم ماند. (فیروز، ۱۳۵۸)

### ۳. نتیجه گیری

علی رغم تحولات سطحی و ارتقای نسبی موقعیت زن در دوران سلجوقیان، اتابکان، خوارزمشاهیان، مغول، مشروطیت و پهلوی، باید پذیرفت که در چهارده قرن اسلام، جامعه ما مردمحور ماند و زن هم هیچگاه مجالی برای عرضه کردن توانمندی های ذهنی خود نیافت و چون در دالان های تاریک اجتماع مردزده اسیر بود، نتوانست بر شخصیت کنش پذیرانه خود چیره شود و نقش چشمگیری در ساحت سازندگی و بالندگی جامعه ایفا کند و لاجرم کم و بیش به این شعار بسنده کرد که «زن را همی بس بود این هنر / نشینند و زاینند شیران نر».

البته از آنان هم نمی توان در عرصه تاریخ به اصطلاح مذکر ایران، توقع تأثیربخشی زیادی داشت؛ زیرا در چهارده سده گذشته که به گفته مورخ ممتاز، ابوالفضل بیهقی «مرد بزرگ ترین عنصر پدید آورنده تاریخ به شمار می رفت» و بافت اقتصادی هم چندان تغییری نکرد، زن از شرکت در تلاش های اجتماعی و فعالیت های اقتصادی محروم ماند و در این «فرهنگ مردزده» غالب هم در ذهن و روان او به مرور اعتقاد و رضامندی به «دست نشانده بودن» نضج گرفت و قوام یافت. وه! که در برابر نتایج بررسی های علمی پژوهشگران تاریخ، جامعه شناسان و انسان شناسان، که برای «زن» در همه ادوار گذشته و نزد تمامی اقوام و ملل گوناگون، نقش تعیین کننده و اساسی قائل اند و پیشرفت و تکامل جوامع انسانی را از آغاز مرهون تلاش ها و کوشش های بی دریغ او می شمارند، تا چه اندازه ژاژخایی های کسانی که هنوز بر پایه «اسرائیلیات»، زن را «جنس دوم» می خوانند و یا تلقیات قشریونی، که با وجود نص صریح آیات شریف قرآن مجید بر تأکید یگانگی سرشت زن و مرد و علی رغم ارقام آماری پژوهش های تجربی و شواهد علمی، کماکان اشتباهی را که در ترجمه واژه «خمیره» به «دنده» شده است، نادیده می گیرند و زن را «ناقص العقل» می شمارند و در ردیف «مهجوران و سفیهان» قرار می دهند و یا

نظریات آنان که بر اصل برتری فطری مرد پا می‌فشارند و به هر بهایی، حتی به قیمت «خیانت در گزارش تاریخ» و یا قلب، تحریف و مسخ آن همچنان بر ادعای خویش مبنی بر ازلت درجه دوم بودن «زن» در طبیعت ابرام می‌ورزند و به زعم خود، «مرد» را یگانه «حامل جوهر فعاله و خلاقه» می‌پندارند، سطحی و مضحک می‌نماید، درحالی که به گفته زیبای پروین اعتصامی:

به هیچ مبحث و دیباچه‌ای، قضا ننوشت

برای مرد، کمال و برای زن، نقصان

زن از نخست بود رکن خانه هستی

که ساخت خانه بی‌پای بست و بی بنیان

فرشته بود زن آن ساعتی که چهره نمود

فرشته بین که بر او طعنه می‌زند شیطان

علت‌العلل گرفتار آمدن «زن» در دام «خودکامگی مرد»، که منشأی بسیاری از خسارت‌ها و فلاکت‌های کنونی مردمی را فراهم آورده و کتاب آسمانی‌شان بیش از هر چیز بر خردورزی و اندیشه‌گری و ایمان مبتنی بر عدل و دادگری تأکید کرده و هرگونه سلطه را جز از سوی خدای حکیم و علیم، از مصادیق بارز شرک و انحطاط به حساب آورده است، چیزی جز قدرت سیاسی «تغلب» متکی بر «درفش، دینار و دروغ» نبوده است. (خاتمی، ۱۳۶۴)

زیرا به گفته مقام معظم ریاست جمهوری (همان)، سیاست مغلوب، همان‌گونه که هیچ رقیبی را بر نمی‌تابد، پایاب تحمل بحث درباره ذات خود و راه برون‌رفت از آن را نیز ندارد و فضایی پدید می‌آورد که انقطاع اندیشیدن، نتیجه منطقی آن است.

بنابراین باید با حکمت و درایت و البته با شکیبایی و واقع‌نگری، به درمان روان پریشیده حاصل از استبدادزدگی چند قرن خود برآییم تا در فضای کنونی، بار دگر درخت کامروایی را به بار بنشانیم و رنج و مرارت را بزداییم و برای آزادی زنان، یعنی نیمی از جمعیت ایران، به معنای داشتن امکان بروز تمامی توانمندی‌های ذاتی و به‌ویژه قوای دماغی ایشان، زمینه‌های مساعد فراهم آوریم؛ زیرا به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، به علت نداشتن پاسخ مقتضی به نیازمندی میرم جامعه، یعنی ارائه «شاخص‌ها» و یا الگوها، نظریه‌های غیرعلمی و یا علمی ولی غیرالهی نتوانستند

برای زنان با توجه به توانایی و امکانات طبیعی آنان، جایگاه مناسبی ارائه دهند.  
(همان)

از آنجا که هر «نظام» متکفل اعمال سیاست‌هایی است که توسعه روحی افراد از جمله زنان را نیز تضمین می‌کند، شناسایی نظام ولایت و راهیافت‌های مبنی بر چهارچوب‌های ارزشی اسلام، خاصه درمقابل نظام کفر، از ضروریات است؛ زیرا برای ایجاد تغییر در فراگشت‌ها، اخذ کلیاتی از دین و تمیز شایست و نشایست‌ها، و باید و نبایدها، نمی‌تواند کارساز باشد، بلکه باید با معیارهای جامعه‌شناسانه و ضوابط انسانی، و همچنین با توجه به موازین مدیریت الهی، الگوهایی به دست داد که بر اساس آن، کرامت و شخصیت زن مشخص شود و ارتقا یابد.

از این رو بررسی آیات، احادیث و روایات در مورد زنان نباید با پیشداوری انجام گیرد؛ ولی چون امروز علم و تحقیق به معنای «آزاد» و مستقل وجود ندارد و پژوهش‌ها هم تنها به انگیزه و شوندهای حاکم صورت می‌گیرد، جایگاه جستارها در نظام‌های اسلامی و غیراسلامی، چه در نحوه طبقه‌بندی و چه در میزان تأثیر متفاوت است و از این جهت در نظام اسلامی، مسائل مربوط به زنان باید با ضوابط و روش‌های الهی بررسی شود.

اما در اسلام، به زن، با دو نگرش ابزاری و علوی نگاه شده است. در نگاه ابزاری، که به «اسلام‌قرائت‌ها و سلیقه‌ها مربوط است و تلقی اموی و عباسی و حکومت‌های ایرانی تابع آنان را چون طاهریان، غزنویان، سلجوقیان و ... به دست می‌دهد، زن در صحنه‌های فعالیت‌های اجتماعی غایب است؛ درحالی‌که در نگرش علوی، که منطبق بر سیره نبوی است و از این رو «اسلام معیار» نامیده می‌شود، زن در همه عرصه‌های زندگی و ساحت‌های حیات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی اعصار - تنزیل، در مکه و مدینه، تأویل، رویداد ارتداد، فتن، دوران امام علی (ع) و محن و ابتلاء، یعنی در روزگاران حوادث کربلا و قیام زیدبن علی (ع) - حضور دارد؛ زیرا به نص صریح و زیبای قرآن کریم، زن و مرد لباس یکدیگرند. (حسینی‌الهاشمی، ۱۳۸۰)

در نظام سرمایه‌داری، زن نیز همانند کالا است و همان‌گونه که این نظام، نیروی کارگر و فکر متفکران را برای به دست آوردن سرمایه، به صورت کالا درآورده، در

رابطه با تنوع طلبی، مصرف و گرایش به تحریکات جنسی هم زن در خدمت سرمایه است.

از طرف دیگر، جوکی‌گری و زهد بودایی نیز نمی‌تواند شخصیت زن را به بالندگی طبیعی خود برساند؛ زیرا عبادات در عین سازندگی باید کارکرد اجتماعی پیدا کند تا بتواند شیوه‌های مصرف، توزیع و تولید را متحول سازد.

به عبارت دیگر، باید رابطه فعالیت‌های اجتماعی را با اعتقادات مشخص کرد تا عملکردها در جهت گسترش اسلام معیار قرار گیرد.

در پایان نیز همچون آغاز این نوشتار، به اندیشه‌های متین استاد فقید، حجة الاسلام والمسلمین سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی تأسی می‌جوئیم و رشته کلام را در اختیار او می‌گذاریم:

توانمندی‌ها و محدودیت‌های فطری زنان و مردان، حضور متفاوت آنها را در روند تکاملی جامعه ایجاد می‌کند. به جای غیبت یا حضور منفعلانه زن و مرد، که به تکنولوژی متناسب خود نیازمند است، در نظام الهی، برای آنان منزلتی «متوازن» پیش‌بینی شده، که به معنای حضور «اراده و اختیار» و «مشروط شدن اراده‌ها به یکدیگر» در تولید و مبادلات به نفع عموم است. در واقع، حاکمیت منافع عمومی بر محصولات، به معنای توازن است. این نگرش بیانگر نسبت تأثیر زنان بر محیط و توسعه قدرت اختیارات اجتماعی آنان بر اساس کرامت الهی است. لذا جریان نیاز و ارضای آنان، از موضع قدرت بوده و قابل کنترل می‌شود. بر این مبنا، وظیفه اصلی زن، حضور در تکامل و درگیری با نظام استکبار، برای اعتلای کلمه حق است. (همان)

### کتابنامه

- استادملک، فاطمه. ۱۳۶۷. حجاب در ایران. تهران: عطائی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۶۲. ایران و تنهائیش. تهران.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۷۶. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران: آثار.
- بامداد، بدرالملوک. ۱۳۴۷. زن ایرانی در انقلاب مشروطیت. تهران.
- بیانی، شیرین. ۱۳۵۲. زن در ایران عصر مغول. تهران: دانشگاه تهران.
- جمالی، منوچهر. ۱۹۹۷ م. رستاخیز سیمرغ. لندن: کورمالی.
- حسینی الهاشمی، سیدمنیرالدین. ۱۳۸۰. «درس‌های استاد فقید منیرالدین حسینی الهاشمی».

تهران: انتشارات گروه بررسی مسائل زنان، وابسته به پژوهشگاه علوم انسانی.  
خاتمی (حجت الاسلام والمسلمین)، سیدمحمد. ۱۳۶۴. آئین و اندیشه در دام خودکامگی. تهران:  
طرح نو.

خلیلی، کامیاب. ۱۳۷۴. زنان بنام ایران. تهران  
درخشانی، جهان‌شاه. ۱۹۹۹ م. آریائیان در منابع هزاره‌های ۳ و ۲ پیش از میلاد. (به زبان آلمانی).  
تهران: انتشارات بین‌المللی تحقیقات ایرانی.

دوبوار، سیمون. ۱۳۵۳. جنس دوم. ترجمه قاسم صنعوی. تهران.

دیاکو. ۱۳۴۲. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: امیرکبیر.

رحیم‌زاده صفوی، علی اصغر. ۱۳۱۰. داستان شهربانو. تهران.

زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۳. تاریخ مردم ایران. تهران: امیرکبیر.

ستاری، جلال. ۱۳۷۳. سیمای زن در فرهنگ ایران. تهران: مرکز.

سلامی، پوران‌دخت. ۱۳۵۰. حقوق زن ایرانی در سیر تاریخ. تهران.

سه‌زرا، امه. ۱۳۴۵. گفتاری در باب استعمار. ترجمه منوچهر هزارخانی. تهران: نیل.

شاملو، احمد. ۱۳۵۰. حماسه گیلگمش. تهران: سیمرغ.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۰. ادوار شعر فارسی. تهران: سخن.

صاحب‌الزمانی، ناصرالدین. ۱۳۵۰. زن در حقوق ساسانی. تهران.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۵۳. حماسه سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.

طبری، احسان. ۱۳۵۸. جهان‌بینی‌ها. تهران: آلفا.

علوی، هدایت‌الله. ۱۳۸۰. زن در ایران باستان. تهران: هیرمند.

فریدمن، جین. ۱۳۸۱. فمینیسم. ترجمه فیروزه مهاجر. تهران: آشیان.

فیروز، مریم. ۱۳۵۸. زن. تهران.

گیرشمن، رومان. ۱۳۵۲. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه م. معین. تهران: امیرکبیر.

مزدآپور، کتابیون. ۱۹۹۲ م. زن در آئین زرتشتی. آلمان: نوید.

ملکزاده بیانی، ملکه. ۱۳۵۰. زن در ایران باستان. سازمان زنان ایران.

مهدب، زهرا. ۱۳۷۴. داستان‌های زنان شاهنامه. تهران: قبله.

میشل، آندره. ۱۳۷۲. جنبش اجتماعی زنان. ترجمه هما زنجانی‌زاده. تهران: نیکا.

ناهید، عبدالحسین. ۱۹۸۹ م. زنان ایران در جنبش مشروطه. آلمان: نوید.

نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی ایران. ج ۲.

نقبائی، حسام. ۱۳۴۲. حقوق زن. تهران.

نوری، یحیی. ۱۳۴۷. حقوق زن در اسلام و جهان. تهران.

هاید، ژانت. ۱۳۷۰. روانشناسی زنان. ترجمه بهزاد رحمتی. تهران: نوربخش.

هدایت، صادق. اصفهان نصف جهان.

یوسفی، غلامحسین. ۱۳۷۰. یادداشت‌ها. تهران: سخن.



پروفیسر شہزادہ شاکر علی خان

پرنسپل جامعہ اسلامیہ